سرآمد اقتصاد
یکشنبه- ۱۷ آبان ۱۴۰۵- سال دوازدهم- شماره ۲۶۳۰

«سر آمد» تحلیل می‌دهد؛

آیا دور تازه جنگ ایران، آمریکا و اسرائیل توجیه راهبردی دارد

تحلیلی بر اهداف دست‌یافتنی، نقش قدرت‌های بزرگ، قیمت نفت و منطق فشار آخر



گروه تحلیل - محمدجعفر ناصری و موسی نظری‌پور، دانشجوی دکتری جغرافیای نظامی در نوشتاری مشترک به اقتصادسرآمد آورده است: پس از ماه‌ها تقابل نظامی، فشار اقتصادی و مذاکرات ناپایدار میان ایران و ایالات متحده، احتمال ازسرگیری حملات گسترده آمریکا و اسرائیل علیه ایران بار دیگر به یکی از مسائل مهم امنیتی خاورمیانه تبدیل شده است. با این حال، افزایش آمادگی نظامی یا وجود طرح های عملیاتی به تنهایی برای نتیجه گیری درباره وقوع دور تازه جنگ کافی نیست. مسئله اساسی آن است که آمریکا و اسرائیل در دور جدید چه هدف سیاسی یا نظامیِ دست یافتنی ای می توانند دنبال کنند که ارزش تحمل هزینه های اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیکی آن را داشته باشد.

این مقاله استدلال می کند که محتمل ترین منطق راهبردی برای دور تازه جنگ، نه صرفاً نابودی کامل ظرفیت های ایران، بلکه تلاش برای تغییر محاسبه هزینه - فایده تهران و افزایش اهرم فشار است. در مقابل، قیمت بالای نفت، اهمیت تنگه هرمز، خطر گسترش منطقه ای درگیری، محدودیت قدرت نظامی در تولید نتیجه سیاسی و نقش چین و روسیه، هزینه چنین راهبردی را افزایش می دهد. از سوی دیگر، ایران نیز ممکن است تصور کند تحمل فشار بیشتر، هزینه جنگ را برای واشنگتن بالا برده و نهایتاً آمریکا را به توافقی محدودتر سوق خواهد داد. حاصل برخورد این دو برداشت می تواند "توهم فشار آخر" باشد؛ وضعیتی که در آن هر دو طرف تصور می کنند تنها اندکی فشار یا مقاومت بیشتر برای عقب نشینی طرف مقابل کافی است.

بررسی احتمال دور تازه جنگ میان ایران از یک سو و آمریکا و اسرائیل از سوی دیگر، اگر صرفاً بر تحرکات نظامی متمرکز شود، می تواند به نتیجه گیری ناقص منجر شود. استقرار نیرو، انتقال تجهیزات، آماده سازی طرح های عملیاتی و افزایش هماهنگی نظامی نشاندهنده وجود توانایی برای اقدام است، اما وجود توانایی الزاماً به معنای وجود انگیزه راهبردی برای استفاده از آن نیست. در ۱۲۲اکتبر، ABC News به نقل از دو منبع اسرائیلی گزارش کرد که ارتش آمریکا و اسرائیل برای احتمال ازسرگیری حملات مشترک در هفته های آینده طرحهایی تهیه کرده اند؛ در همان گزارش، کاخ سفید اعلام کرد آمریکا پیش از انتخابات میاندورهای ۳ نوامبر حمله را از سر نخواهد گرفت. این گزارش همچنین تأکید می کند تصمیم نهایی درباره مشارکت آمریکا با رئیس جمهور این کشور است [۱]. بنابراین باید میان برنامه ریزی برای جنگ و تصمیم سیاسی برای جنگ تمایز قائل شد.

پرسش محوری این مقاله چنین است: آمریکا و اسرائیل در دور تازه جنگ چه هدف دستیافتنیای دارند که ارزش پرداخت هزینه دور دوم را داشته باشد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم بررسی همزمان اهداف نظامی و سیاسی، نگاه ایران به مذاکره، نقش چین و روسیه و اثر نفت و تنگه هرمز بر محاسبات طرفین است.

۲. کار ناتمام با هدف دستیافتنی یکسان نیست

باقیماندن یک مسئله حل نشده به تنهایی دلیل کافی برای آغاز عملیات نظامی جدید نیست. آمریکا و اسرائیل ممکن است همچنان درباره برنامه هسته‌ای، توان موشکی، قدرت دریایی یا رفتار منطقه ای ایران نگرانی داشته باشند، اما معیار تصمیم برای دور تازه باید مقایسه فایده حاشیه ای عملیات جدید با هزینه حاشیه ای آن باشد. به بیان ساده، تصمیم گیر باید بتواند پاسخ دهد: در دور بعد چه نتیجه ای می توان به دست آورد که در دور قبلی حاصل نشده و چرا این بار احتمال دستیابی به آن بیشتر است؟ این تمایز میان هدف مطلوب و هدف دستیافتنی، نقطه آغاز تحلیل راهبردی دور دوم است.

۳. هدف نخست: تغییر محاسبه ایران

یکی از منطقی ترین اهداف احتمالی دور تازه حملات، نابودی کامل قدرت ایران نیست، بلکه تغییر محاسبه تهران درباره هزینه ادامه مقاومت است. در منطق دیپلماسی اجبار، فشار نظامی و اقتصادی زمانی مفید تلقی می شود که هزینه حفظ وضع موجود را آنقدر افزایش دهد که طرف مقابل امتیاز بیشتری بدهد.

اما داده های فعلی نشان می دهند تهران هنوز اصل مذاکره را کنار نگذاشته است. مسعود پزشکیان در ۲۴اکتبر، با وجود مقصر دانستن آمریکا در شکست توافق موقت، خواستار تلاش مجدد برای رسیدن به توافق شد [۲]. از این رو، حمله جدید فقط زمانی از دید واشنگتن توجیه بیشتری پیدا می کند که این ارزیابی وجود داشته باشد که مذاکره بدون فشار اضافی نتیجه مطلوب آمریکا را تولید نمی کند. خطر اصلی آن است که تهران حمله تازه را نه نشانه ضرورت مصالحه، بلکه اثبات این برداشت بداند که امتیاز دادن موجب فشار بیشتر می شود. در آن صورت، فشار بیشتر می تواند به مقاومت و پاسخ شدیدتر منجر شود و دیپلماسی اجبار به چرخه تشدید تبدیل گردد.

۴. هدف دوم: جلوگیری از بازسازی توان ایران

هدف قابل تصور دیگر، جلوگیری از بازسازی ظرفیتهایی است که در حملات قبلی آسیب دیده‌اند. در این الگو، هدف حل نهایی مسئله ایران نیست؛ بلکه عقببردن مداوم تواناییهای حساس هسته ای، موشکی، دریایی یا فرماندهی است.

مزیت چنین رویکردی برای اسرائیل آن است که می تواند برخی ظرفیت ها را برای مدتی محدود نگه دارد. ضعف بنیادی آن، فقدان نقطه پایان سیاسی روشن است. اگر هر دوره تخریب با بازسازی و سپس حمله مجدد دنبال شود، موفقیت تاکتیکی لزوماً به پیروزی راهبردی تبدیل نمی شود و جنگ می‌تواند ماهیتی دورهای پیدا کند.

۵. تغییر ساختار سیاسی ایران؛ هدف بزرگ و پرریسک

گزارش ABC News از منابع اسرائیلی می گوید تغییر حکومت در ایران در نگاه دولت اسرائیل هدفی مهمتر از توافق مذاکرهشده تلقی می شود [۱]. با این حال، باید میان هدف سیاسی اعلام یا ادراکشده و هدف نظامی قابل دستیابی تفاوت گذاشت.

قدرت نظامی می تواند زیرساختها، مراکز فرماندهی و ظرفیتهای مشخص را تخریب کند، اما تبدیل تخریب نظامی به نتیجه سیاسی قابل کنترل بسیار دشوارتر است. بنابراین اگر هدف دور تازه جنگ تغییر ساختار سیاسی ایران باشد، عدم قطعیت، هزینه و خطر پیامدهای ناخواسته بهمراتب بیشتر خواهد شد.

۶. نفت: هم شاخص خطر و هم عامل بازدارنده

بازار نفت در روزهای اخیر حساسیت بالایی به تشدید منطقهای نشان داده است. رویترز گزارش کرد نفت برنت در ۱۲۳اکتبر در ۱۱۶/۷۲ دلار در هر بشکه بسته شد که بالاترین سطح آن در نزدیک به شش ماه بود [۳]. یک تحلیل رویترز نیز تأکید کرد که با وجود افزایش صادرات نفت خاورمیانه نسبت به ماههای قبل، قیمتها همچنان نزدیک سطوح بالای چندماهه باقی ماندهاند؛ موضوعی که نشاندهنده قیمت گذاری ریسک تشدید آینده در بازار است.

اما افزایش قیمت نفت فقط نشانه خطر جنگ نیست. نفت گران، هزینه اقتصادی و سیاسی عملیات جدید را برای واشنگتن نیز افزایش می دهد. بنابراین نفت دو نقش همزمان دارد: بازار با افزایش قیمت، ریسک اختلال آینده را منعکس می کند؛ در عین حال همین افزایش قیمت می تواند انگیزه دولت آمریکا برای پرهیز از تشدید را تقویت کند.

۷. تنگه هرمز و انتقال هزینه جنگ به اقتصاد جهانی

تنگه هرمز در این بحران از یک مسیر کشتیرانی به اهرم راهبردی تبدیل شده است. رویترز در ۱۸اکتبر گزارش کرد ایران پیشنهاد بازگشایی تنگه ظرف چند روز را مشروط به مجموعهای از شرایط، از جمله رفع محاصره بنادر، کاهش تحریمهای نفتی و پایان خصومتها کرده است. همان گزارش یادآوری می کند که پیش از جنگ حدود یکپنجم تجارت جهانی نفت و گاز طبیعی مایع از این تنگه عبور می کرد. در نتیجه، ایران برای تحمیل هزینه به آمریکا الزاماً مجبور نیست همه هزینه را مستقیماً به نیروهای نظامی آمریکا وارد کند. اختلال در هرمز می تواند از مسیر قیمت انرژی، تورم و بازارهای جهانی هزینه را بین بازیگران متعدد توزیع کند. با این حال، این ابزار دو لبه است: اختلال شدیدتر می تواند انگیزه آمریکا و کشورهای وابسته به جریان انرژی برای مداخله بیشتر را نیز افزایش دهد.

۸. چین و روسیه: نقش مهم، اما هنوز بدون معماری بزرگ حل بحران

چین و روسیه را نمی توان از محاسبه یک توافق پایدار کنار گذاشت. در ۱۴اکتبر، سرگئی لاوروف و وانگ یی درباره بحران ایران و سایر مسائل بین‌المللی گفت وگو کردند و هر دو کشور خواهان پایان درگیری شدهاند [۶]. با این حال، در شواهد علنی موجود هنوز ابتکاری در مقیاس یک معماری بزرگ چندجانبه برای حل جامع بحران دیده نمی شود.

این وضعیت دو اثر متضاد دارد. از یک سو، نبود مخالفت عملی پرهزینه از سوی قدرت های بزرگ ممکن است هزینه بینالمللی یک عملیات محدود را برای آمریکا و اسرائیل کمتر جلوه دهد. از سوی دیگر، نبود یک سازوکار قدرتمند چندجانبه، تبدیل دستاورد نظامی به توافق سیاسی پایدار را دشوارتر می کند. به بیان دیگر، ضعف نقش فعال قدرتهای بزرگ ممکن است شروع عملیات را آسانتر، اما پایان جنگ را سخت تر کند.

۹. نگاه ایران به مذاکره

شواهد فعلی بیشتر با این برداشت سازگار است که ایران مذاکره را بهطور مطلق رد نکرده، بلکه درباره ترتیب اقدامات و شروط توافق اختلاف جدی دارد. پیشنهاد هفت روزه ایران درباره هرمز از طریق میانجیها پاسخ آمریکا را دریافت کرده بود و رویترز در پایان سپتامبر گزارش کرد که مسئله ترتیب اقدامات یکی از موانع اصلی بود. در ۲۴اکتبر نیز پزشکیان دوباره از تلاش برای توافق حمایت کرد بنابراین باید میان مذاکره برای پایان منازعه و پذیرش شروط آمریکا برای پایان منازعه تمایز گذاشت. اگر هنوز فضای یک توافق محدود وجود داشته باشد، توجیه حمله جدید به این بستگی دارد که آیا واشنگتن معتقد است فشار نظامی اضافه می تواند شرایط توافق را بهطور معناداری به نفع خود تغییر دهد.

۱۰. آستانه تحمل ایران

منطق دور دوم تا حد زیادی به یک ارزیابی اطلاعاتی و سیاسی بستگی دارد: آیا ایران به نقطه ای نزدیک شده است که مقدار محدودی فشار بیشتر موجب تغییر تصمیم آن شود؟

اگر پاسخ واشنگتن مثبت باشد، حمله محدود جدید می تواند در قالب دیپلماسی اجبار توجیه شود. اما اگر این ارزیابی اشتباه باشد، حمله ممکن است به پاسخ گسترده تر ایران، اختلال بیشتر در هرمز، افزایش قیمت انرژی و گسترش منطقه ای درگیری منجر شود. در آن صورت، آمریکا پس از پرداخت هزینه بیشتر ممکن است دوباره به همان گزینه مذاکره بازگردد.

۱۱. توهم فشار آخر

از کنار هم قرار دادن رفتار طرفین، یک خطر راهبردی برجسته می شود: ممکن است هر دو طرف تصور کنند طرف مقابل تقریباً به نقطه عقبنشینی رسیده است.

برداشت احتمالی واشنگتن می تواند چنین باشد: اقتصاد و توان ایران تحت فشار قرار گرفته است؛ بنابراین اندکی فشار بیشتر می تواند امتیاز نهایی را ایجاد کند. برداشت احتمالی تهران نیز می تواند این باشد که ماه ها فشار تحمل شده، آمریکا همچنان به توافق نیاز دارد و نفت و هرمز هزینه قابل توجهی برای واشنگتن ایجاد کردهاند؛ بنابراین مقاومت بیشتر می تواند شرایط توافق را بهبود دهد.

این وضعیت را می توان توهم فشار آخر نامید: آمریکا ممکن است یک دور دیگر حمله را فشار نهایی بداند و ایران نیز یک دور دیگر مقاومت را آخرین مرحله پیش از تغییر محاسبه آمریکا تلقی کند. همین برداشت متقابل، حتی بدون تمایل هیچ یک از طرفین به جنگ طولانی، می تواند چرخه تشدید ایجاد کند.

۱۲. انتخابات؛ علت جنگ یا زمان بندی تصمیم؟

انتخابات آمریکا و اسرائیل بیشتر بر زمانبندی و هزینه سیاسی تصمیم اثر می گذارند تا بر ریشه اختلاف. گزارش ABC News می گوید طرح های احتمالی حملات مشترک برای دوره پس از انتخابات میاندورهای آمریکا بررسی شده و کاخ سفید اعلام کرده پیش از ۳ نوامبر حمله ای انجام نخواهد داد. همچنین رویترز گزارش کرد وزیر دفاع آمریکا در ۱۹اکتبر در سفری اعلامنشده با نخستوزیر اسرائیل درباره ایران، تهدیدهای منطقهای و همکاری تهاجمی و دفاعی دو کشور گفتوگو کرده است

ازاین رو، سوم نوامبر را بهتر است نه تاریخ جنگ»، بلکه زمانی دانست که یکی از محدودیتهای سیاسی کوتاهمدت واشنگتن کاهش می یابد. پرسش پس از آن همچنان این خواهد بود که آیا فایده مورد انتظار حمله جدید از هزینه آن بیشتر است.

۱۳. سناریوهای اصلی

چهار مسیر اصلی قابل تصور است. نخست، توافق محدود درباره هرمز، کاهش بخشی از فشارها و آغاز مذاکرات گستردهتر؛ شواهد موجود نشان می دهد این مسیر هنوز کاملاً بسته نشده است[۲و۵]. دوم، ادامه وضعیت فرسایشی شامل فشار اقتصادی، تهدید نظامی و مذاکرات مقطعی بدون جنگ گسترده. سوم، عملیات محدود با هدف افزایش اهرم مذاکره؛ وجود برنامه ریزی نظامی گزارششده این سناریو را قابل بررسی می کند، هرچند برنامهریزی به معنی تصمیم قطعی نیست [۱]. چهارم، چرخه تشدید گسترده که در آن حمله جدید با پاسخ شدیدتر، اختلال در هرمز و افزایش قیمت انرژی همراه شود.

۱۴. نتیجه گیری

پرسش درباره دور تازه جنگ را نباید با شمارش ناوها، جنگندهها یا اظهارات سیاسی پاسخ داد. وجود آمادگی نظامی شرط لازم برای عملیات است، اما شرط کافی برای تصمیم سیاسی نیست. مسئله بنیادی، نسبت میان هزینه و دستاورد سیاسی دور تازه است.

اگر هدف نابودی کامل توان ایران یا تغییر ساختار سیاسی باشد، هزینه و عدم قطعیت بسیار بالا خواهد بود. اگر هدف جلوگیری از بازسازی برخی ظرفیت ها باشد، عملیات ممکن است موفقیت تاکتیکی ایجاد کند اما خطر جنگ دورهای را افزایش می دهد. اگر هدف وادارکردن ایران به امتیاز بیشتر باشد، سؤال تعیینکننده این است که آیا فشار بیشتر واقعاً محاسبه تهران را تغییر می دهد یا مقاومت و پاسخ ایران را تقویت می کند.

قیمت بالای نفت و اهمیت هرمز هزینه تشدید را افزایش می دهد. چین و روسیه نیز، حتی بدون مداخله مستقیم، بر امکان تداوم فشار و شکلگیری توافق پایدار اثر دارند. بنابراین مهمترین خطر شاید تصمیم آگاهانه برای یک جنگ بلندمدت نباشد، بلکه توهم فشار آخر باشد: این تصور در هر دو طرف که فقط یک مرحله دیگر تا عقب نشینی طرف مقابل باقی مانده است.

از این منظر، پرسش تعیین کننده پس از انتخابات آمریکا چنین خواهد بود: آیا هزینه یک دور دیگر جنگ از امتیازی که احتمالاً از ایران گرفته می شود کمتر است؟ تا زمانی که پاسخ تصمیمگیران آمریکایی به این پرسش مثبت نشده باشد، آمادگی برای جنگ را نباید با تصمیم به جنگ یکسان دانست.